

گفتار



سرگزشت، آثار و افکار

خواجہ عبد اللہ انصاری ہروی

اثر

س . بورکوی

مستشرق فرانسوی



گفتار در

سرگذشت ، آثار و افکار

خواجہ عبداللہ انصاری ہروی

(۲۹۶ تا ۴۸۱ هـ ق)

اثر

سرژبورکوی

شرقشناس فرانسوی



وزارت معارف

اداره مجامع عرفان و اطلاعات

۶

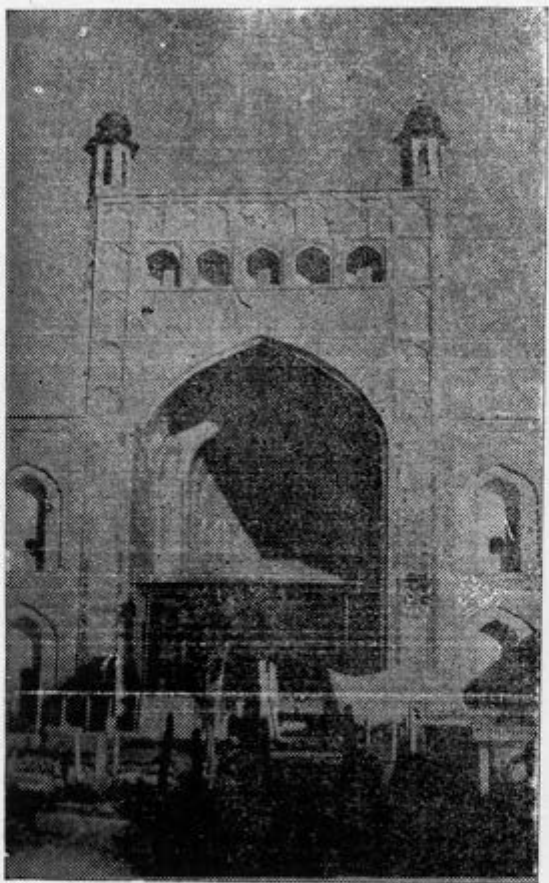


هوالمستعان

تذکر

این رساله کوچک حاوی متن سخنرانی سرژ بورکوی شر قشناس
فرانسوی است که بتاريخ ۱۸ جدی ۱۳۲۴ (مطابق ۹ جنوری
۱۹۵۶) در تالار انجمن معارف شهر هرات صورت گرفته .
مؤلف ، این سخنرانی را پیشتر از ان بتا ریخ ۲۸ قوس
۱۳۲۴ (۲۱ دسمبر ۱۹۵۵) در تالار لیسه حبیبه در کابل
ایراد کرده بود و یک پارچه تمثیلی را دیوایی بصورت مصاحبت
مجلس از روی آن ترتیب شده در رادیو کابل بشام ۸ جدی ۱۳۲۴
انتشار یافت و آن مصاحبت متصلاً در مجله پشتون ژغ نشر شده متن فرانسه
این سخنرانی در مجله « افغانستان » و بصورت رساله جداگانه بچاپ رسیده .
دکتور عبدالغفور روان فرهادی با مؤلف در ترجمه مقاله
بفارسی از فرانسه همکاری کرده است امید است این اثر
کوچک یک شر قشناس خارجی که از ارادتمندان حضرت خواجه
هروی است برای خیر اندگان ما سود مندود لچسپ باشد .

کابل - بهار ۱۳۲۶ م . ح . ژوبل



ایوان مزار حضرت خواجه (رح)
در گار رگه هرات.

گازرگاه

اثر

حضرت جامی هر وی

طوبی لر وضه سجدهت ارضها الجباه ،

بشری لسهده لثمت تربها لشفاه .

این آستانه ایست که از خاک او برند ،

شاهان ملک و افسر و عروس و پیر و جاه .

رخ چون نهید بسده و الاش آفتاب ؟

چرخ ارنه ز برپاش نهید قامت دوتاه .

چون ابرگرز سقف رواقش چکد مطر ،

سر برزند ز طارم چرخ برین گیاه .

گیرد جهان ز شمسه ایوان او فروغ ،

بر صدق این سخن دو گواهند مهر و ماه .

بندد بروی خود همه درهای حادثه ،

هر کس که آورد بحریم درش پناه .

این منقبت زد و ات صاحب دلی گرفت ،
 کز مهد خاک کرده درین بقعه خوابگاه .
 پیر هرات ، زبده انصاریان ، که سود ،
 بر طاق چرخ قبه دهلین او کلاه .
 تصنیف اوست درس مقیمان مدرسه ،
 تلقین اوست ذکر مریدان خانقاه .
 گازر گمست تربت او کا بر مغفرت ،
 در ساحتش سفید کند نامه سیاه .
 میل سر هزار پرا نو اراو کشر ،
 زوار را بدیده دل کحل انتباه .
 دلو ز رست صورت قندیل مرقدش ،
 کزوی رشیدیوسف مصری ز حبس چاه .
 نور ولایتش که جهان را فرو گرفت ،
 تاحشر باد هادی افتاد گان راه .
 جامی ، حریم کعبه هر حاجت این درست ،
 روی دعا کعبه کن و حاجتی بخواه !

آغاز

دوستان و برادران گرامی! بسی بخود دجرات می دهم که در برابر شما از زندگی و آثار و افکار خواجه عبدالله انصاری هر وی سخن می گویم . من بین شما منزلت استاد ندارم ، و از دانشجویی بیش نیستم . بهمین صفت سفرد یا شما را پیش گرفته ام . طالب العلم را باید بشنود نه اینکه بگوید . پس اگر بگویم ، چیزی قاطع و نهائی نخواهد بود . نه سال است در باره حضرت خواجه تتبع می کنم ، و می دانم که هنوز در آغاز طریقم ، و سر منزل دور است . من آمده ام تا از امداد شما فیض ببرم : این کار کار شماست ، زیرا حضرت پیر انصار هموطن ، همزبان و همکیش شما بوده . تا کنون که در کشور شما بودو باش کرده ام (یعنی از هفده میزان ۱۳۴۴ باینسو) همکاری عده ای از شما با من زیاد بوده و از خداوند می خواهم این همکاری پایدار بوده ، از آن ثمره خجسته ای با آید . پذیرائی چنین گرمی که از این اخلاصکیش درگاه پیر انصار - نمودید ، برایم ، درین باره ، امید زیاد می دهد . خداوند شما را اجر بزرگ نصیب فرماید !

پس این سخنرانی همپایه درس استاد بشاگردان نخواهد بود مراد دوست خویش بدانید: آمده ام تا بشما دوستان ، در باره مرد بزرگواری ، که مقام جد معنوی همه ما را دارد ، از آنچه حس می کنم ، از آنچه می دانم ، از آنچه می خواهم دریابم ، رازی چند بگویم . باید پیر و آن پیر بزرگوار را بشیم تا در راه دوستی و پرستش خدای پاک و یگانه همنو اگر دیم .

مقدمه

-۱-

بسی از شمایان تا کنون از من این پرسش بجا را نموده اید:

« چسان شد که شما بحضرت پیر هرات و افکار او چنین ارا دت یا فتید و در آن باره، جستجو می کنید؟ » -پیش از همه؛ پاسخ می باین پرسش می دهم. درین باره تقدیر، بهتر بگویم تقدیر خداوندی، کاری کرده. اینجانب به حیث عضواً انجمن دومکی مطالعات شرقی به قاهره فرستاده شدم. طبعاً توجهم به تصوف اسلامی بود، زیرا بنده در زندگی رهبانیت همه خویش را وقف راه خداوند کرده ام، و شوق مرا بی اختیار بآن برادرانم که در مذهب اسلام همچه طریقی را می پیما یند، متوجه ساخت، تا خدا بخواند به حال ایشان پی برده، در زندگانی خودم در راه خدا پرستی فایده ببرم، و راه آن خدائی را بیابم که به فضل محض خود اخیار و بندگان جا نبارا چه، درین مسلمین و چه درین مسیحیان بر می گزیند. تصوف دریای بیکران و بجهان بی پایان است، و درین راه در جستجوی رهبر فرزانه ای از بزرگان اسلام بودم. سرانجام کسی پیدا شد که مرا از پیرانصار آگاه ساخت، و آن یکی شاگردان جامعه الازهر بود: عثمان یحیی حلبی، که در کتابخانه انجمن ما، برای مطالعه رفت و آمد داشت. مشکل خود را باو نمودم. آن جوان پار سا کیش و صوفی نهاد پا سخ داد: « چه بگویم ...

« ۶ »

دو مرتبه برزند کی روحانی من تأثیر عظیمی آورده اند: یکی ابن
عطاء الله اسکندری و دیگر عبد الله انصاری. « جز این از ویرشی
نکردم. آگاه بشدم که مستشرقی به تحقیق درباره زندگی
و آثار ابن عطاء الله اسکندری رحمه الله علیه پرداخته. پس نام
خواجۀ هرات را بخاطر سپردم. نامه ای به جناب لوثی ماسینیون
مستشرق، که در کولژ دفرائنس پاریس استاد بود، نوشتم
که درین باره چه اندرزی می دهد. زود به پاسخم نوشت که تحقیق
در حال خواجۀ انصاری کاریکی است. زیرا این مرد در قاریخ
تصوف اسلام سهم بزرگ داشته. همین بود که دست باین کار خجسته
زدم و به تحقیق پرداختم. نه سال گذشت و اینک نزد شما رسیدم.
از اینکه این گزارش اشاره ای نمودم، از موضوع دور نرفتم.
این است اصول و هدف هرگونه تحقیق در تصوف اسلامی: می توان
تصوف را از روی عواملی که در طی اعصار متمادی در سیر آن اثر
داشته مطالعه کرد. و نیز میتوان آثار نفیسه صوفیان را از نگاه
ادبی تدقیق نمود. مگر ازین همه به مغزوریشۀ اندیشۀ صوفیان
نمیتوان در رسید. باید اصل تصوف را دید، که لبیک گفتن به ندای حق
و جان سپاری برضای حق است. البته گفته اند گاهی صوفیان
از راه راست اسلام کنار رفته اند. لیکن تصوف حقیقی از خدا پرستی
سرچشمه گرفته. اگر بخوانیم شخصیت و حال خواجۀ عبد الله انصاری
قدس الله سره و ایشان را بشناسیم، نشاید که به تحقیق ادبی و تاریخی قناعت
کنیم. البته این انواع تحقیق سودمند است، لیکن باید از آن قدم

فرا تر گذاریم و چنان در پی دانستن اقوال او افتیم که تجلی ای
 از احوال روحانی او بردل ما بتابد. بهتر بگویم که پی بردن بحال
 صوفیان نصیب آنکس نخواهد شد که از ذوق خداپرستی بی بهره باشد.
 تصوف را، چنانچه حضرت خواجه می گوید، باید مانند طریق و راهی
 دانست. آنکه بخواهد از روی نقشه جغرافیا، کتب و تصویروحتی
 فلم های سینما، کشوردوردستی را چنانکه باید بشناسد، آرزوی
 بیهوده در سرپرورنده برای شناختن کشوری، باید خودبان سفر کرد،
 و مناظر آن را به چشم سر دید، و با مردم آن طرح الفت ریخت، تا آن
 کشور بسان وطن دوم بجها نگردد بشود. تصوف نیز همچنین است :
 آنگاه می توان تا جائی بر موز تصوف پی برد، که مانند صوفیان،
 رهرو طریق دشوار خدا جوئی شد. یکی از فضایل افغانستان از من
 پرسشی کرد بجا: که اینجانب خود صوفی هستم یا نه. باو پاسخی نتوانستم داد
 زیرا این رازی است از خدا. مگر میتوانم شما بگویم که عقیده راسخ
 و استوار دارم که تحقیق ظاهری در تصوف مایه بیهودگی و بی ادبی
 است، و باید از جان و دل خدا جو بود تا به آستان تصوف رسید.

- ۲ -

اگر شرط قربت به تحقیق تصوف اینست، سر منزل این تحقیق
 بکجا خواهد کشید؟ پاسخ دوست خویش عثمان یحیی حلبی را بشما گفتم.
 آن جوان عرب از نثر مسجع الهی نامه و مناجات خواجه انصار لذت ادبی
 نبرده بود، و حتی از وجود این رساله فارسی آگاه نبود، زیرا فقط
 کتاب منازل السائرین حضرت خواجه را (که به عربی نگاشته شده)
 خوانده است. آن جوان پارسا نقش مهم حضرت خواجه در خراسان

« ۸ »

قرن پنجم هجری نیز به تجسس تاریخی نیاورده . او را فقط اثر روحانی خواجه هروی به شور آورد ، چنان که تاروپود هستیش در تکان آمده ، بسوی آفرید گار را هی یافت . یعنی که تحقیقات من فقط تحقیقات تاریخی نیست . پیرانصار از نه قرن باینسودر خاک گازرگاه هرات مدفون است ، لیکن مزار او را در سینه های مردم عارف باید جست ، تازه جاویدش دریافت . پیرانصار زنده است زیرا می تواند گوشه چشمی بماند ، خاک ما را کیمیا کند ، و شرف و شرف ما را دگرگون سازد ، و ما را بسوی آفریدگار رهنمون شود . سرمتر لاین تحقیق دیدار حضرت خواجه است : دیدار آن دوست ، دیدار آن استاد ، دیدار آن مرشد که خوشن را به پروردگار تسلیم کرد ، که اسلام همین تسلیم است . خویش را تسلیم او کرد تا به او راهی یابد و ما را به او رهبر شود .

بخش اول: سرگذشت حضرت خواجه

اینرا گفته، می‌خواهم از زندگی و آثار خواجه سخنی چند بگویم،
تا چهره و روحانی آن بزرگوار را معرفی کرده باشم.

- ۱ -

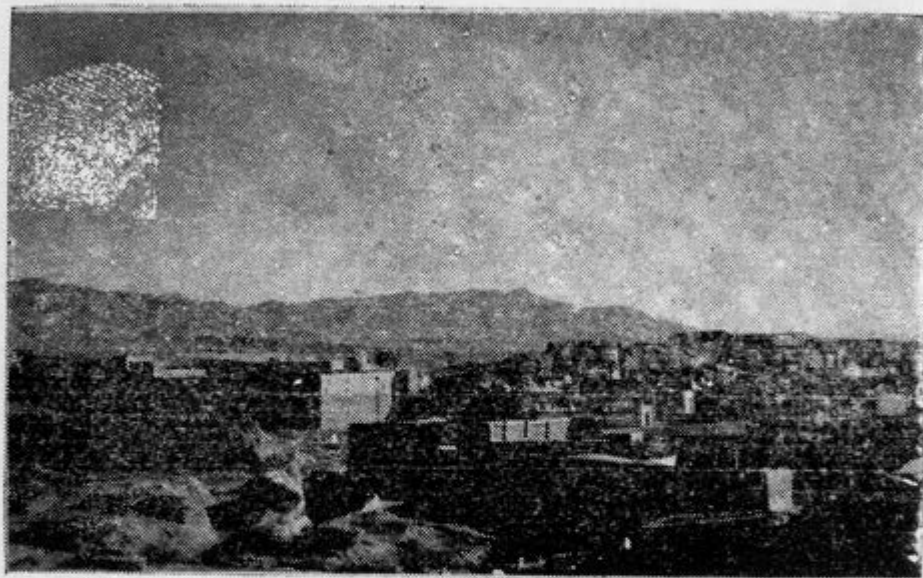
در زندگی هر مردی کودکی نقش مهمی دارد. این سخن بالخصوص
در باره خواجه هروی راست است. در باره عشق می‌گوید:

این باده چو شهر خواره بودم خوردم
کوئی می‌وشیر با هم آمیخته بود
آنچه تذکره نویسان او در باره کودکیش از زبان او گفته‌اند
زیاد است. بیائیم، و در صف تلامیذ آن پیر بزرگ جا بگویم، و به سخنش
گوش دهیم، که از کودکی خود به چه زبانی خود سخن می‌گوید:

« پدر من ابو منصور در بلخ با شریف حمزه عقیلی می‌بوده است.
وقتی زنی با شریف گفت که ابو منصور را بگوی مرا بزرنی کند، پدر
من گفت که هرگز زن نخواهم، و آنرا رد کرد. شریف گفت که آخر
زن می‌خواهی و ترا پسری آید، اما چه پسری! چون به هرات آمده
وزن خواست، من بزمین آمده‌ام ... بقند ززاده و آنجا بزرگ
شده‌ام و ولادت من روز جمعه بوده است در وقت غروب آفتاب، الثانی
من شهر شعبان سنه ست و سبعین و ثلثاء ... ر بیعی ام، یعنی در
وقت بهار زاده‌ام، و بهار را سخت دوست می‌دارم. آفتاب بهفد هم
درجه ثور بوده است که من زاده‌ام ... و آن میان بهار بود، وقت
گل‌وریا حین ... »

این چند سخن حضرت خواجه که بما بر سیده بس گرانهاست،
و از آن می‌دانیم در چنان خانه‌ای دیده به جهان گشوده. از

« ۱۰ »



نکاهن بیدال کونی مجله کهن دژ (قندز) شهر هرات، زادگاه حضرت
خواجه رح .

روی دیگر اسناد، معلوم می شود که اینجاد در نوشتن اشتباهی رخ داده. سال تولد حضرت خواجه سه صد و نود و شش هجری قمری است، و نه سه صد و هفتاد و شش. بیا د داریم که پدر عبدالله صوفی بود و می ترسید که از غم عیال داری از پارسائی باز ماند. چون عیال دار شد در خانواده خویش پارسائی پاکیزه و پرشوری را که در بلخ آموخته بود فرمانروا ساخت. روزی دکان را بست، خویشا را گذاشت و بسوی بلخ شتافته به آستان شریف حمزه عقیلی رسید و تادم واپسین زندگی آنجا بود. حضرت خواجه عبدالله از تأثیر خجسته پدر بر خود سخن می گوید. سر مشق پدر و اندرز پدر، از ارشاد همه استادان که در زندگی یافت، برو تا تاثیر رگ تر آو رد. حضرت خواجه که مزاج آتشین داشت، نیز حساسیت شاعرانه اش همواره بجا ماند. حتی در اوقاتی که در راه ایمان با دشمنان گرم پی کار بود، هنوز خویشتن را پرورده نسیم خنک بهار می دانست و سرشار بوی خوش نرگس و سنبل صحرای بود. کنون سخنی چند از زبانش بشنویم که کودک چسان از خانه پدر آهسته آهسته برای تعلیم پا بیرون نهاد. می گوید:

« اول مرا در دییرستان زنی بردند. گفتند: زیان دارد! و چون چهارده ساله شدم مرا در دییرستان مالیئی بردند. و چون نه ساله شدم، املاء نوشتم از قاضی ابانصور و جاردی. چارده ده ساله بودم که مرا بمجلس بنشانند، و من در دییرستان ادیب خرد بودم که شعر می گفتم چنانکه دیگران را بر من حسد می آمد. »

پدر و مادر عبدالله دانستند که خداوند کودک کایشان را بی هوشمندی و حافظه ارزانی فرموده. هنوز خردسال بود که زیاد مطالعه

می کرد. همه او را می ستودند ، وکلان سالان او را بخود بر ا بر می شمردند . آنانی که استعدادی همچو او نداشتند و چون او نمی گوشتند برورشک می بردند. این همه در همه زندگی او را باقی ماند. بسی می گوشتند و نمی آسود؛ و بر آنچه از کودکی به یادش مانده، چه نیکوگواهی می دهد :
 «به شب در چراغ حدیث نوشتمی ، فراغت نان خوردن نبودی .
 مادر من نان پاره ای لقمه کردی، و در دهان من نهادی، در میان نوشتمی.»

-۲-

عبدالله در نوجوانی چنان اهل بیت و دانش نشان داد که دبیرستان جایش نبود. در چهارده سالگی، به حلقه درس تفسیر یحیی ابن عمار می رفت. استاد از همان وقت او را پس از خود خلیفه تعیین کرد و همه ازین در شکفت شد ند. هم چنین نوجوان بود که در حلقه درس محمد تقی سیستانی میرفت، و باینسان یکی از بزرگان مذهب سنی حنبلی گردید. چون این استاد عزیزش از جهان چشم پوشید، هرات را چندی بگذاشت، و بسوی دیگر شهرهای بزرگ خراسان شتافت. در سال چهارصد و هفده او را در نیشاپور می یابیم و بعد در طوس و بسطام. هر چه جوانتر می شد، بیشتر دلداده دین و دانش می گردید. او کراین همه شوق علم را، زاده تجسس ذهنی او بگوئیم، خطا کرده خواهیم بود: عبدالله از خانه پدر به پارسائی و خدا پرستی پرورده شده بود. چنانچه از همه علوم علوم دین را برگزیده بود و تفسیر قرآن کریم، حدیث نبوی (ص) و فقه شریف می خواند. نه شوقی به فلسف و حکمت داشت و نه ذوقی بر ریاضی و طب. عبدالله علم را برای ایمان دوست داشت: دانش می اندوخت تا بیشتر و بهتر گردد و ید پروردگار باشد. آرزو داشت هر آنچه را در توان دارد، وقف راه خدا بنماید، و شوق او در علم، باندازه عشق او دردین بود.

«۱۲»

-۲-

لیکن آنچه از پدر بیادداشت او را باز هم نگران ساخته بود .
 گرچه از درس استادان نیز برگ استفاده کرده هزاران حدیث نبوی (ص)
 را بیادداشت و از هنگام استاد شدن او اندکی مانده بود ، لیکن آن
 روشنائی را که پدرش ابو منصور در دلش تابانده بود ، چنانکه -
 میخواست ، میجست که دانشش بیهوده نباشد ، تا آنکه هنگام فیض
 فرارسید و دیدار صوفی صافدلی نصیبش شد ، چه خوش میگوید :

« عزیمت حج الاسلام کردم . تاری بر فتم و قافله را در آن سال
 یار نبود . در بازگشتن به صحبت خرقانی رسیدم . مرا بدید ، گفت « در آی
 ای من ما شوکه تو (یعنی معشوقه تو) ! از دریا آمدی ! » جزا الله تعالی کسی
 نداند که از چه بود که مرا گفت « از دریا آمدی ! » از علم وی آنکه گفت : « اینکه
 میخورم و میخسپد چیزی دیگر است » چون این سخن بشنیدم خرقانی من بودم . وی
 مرا تعظیمی که میداشت کسی را نمی داشت ، در میان سخن می گفت : « با من مناظره
 مکنی ، تو عالمی من جاهلم ! » چه شور انگیز است دیدار این دو مرد با
 همدگر ! یکی پیرو یکی جوان ، یکی عالم و یکی اُمی ،
 لیکن هر دو دلبسته یک دلدار . برخورد این دو مرد برخورد
 دو جهان است (دو جهانی که بیهوده بهم ناسازگار می شناسند) : یکی
 جهان دانش گسپی و یکی جهان دانش یزدانی که پروردگار از آن نهاد
 دوستان را روشن می سازد . از آنچه انصاری و خرقانی با هم گفتند ، دیگر
 چیزی نمی دانیم . آنچه می دانیم ، تأثیر الهام انگیز این دیدار بر عبد الله جوان
 است . نه اینکه وی ، پس از این دیدار ، تعلیم و تعلم را بگذاشته باشد ،
 بلکه دانش او راهی پیدا شد که سرگردان نباشد و خود او را
 شور ی نصیب گردید که هنگام را زو نیاز قدم فرائد دانش گسپی نهاده

« ۱۲ »

باشد. چنین بود که عبد الله هر و در شریعت و طریقت کردید، و در زندگی
استادی علمی، مجاهدت دینی، ارشاد تصوف، و سخن گوئی و شاعری، پا گذاشت.

- ۴ -

این دوره زندگی او بیشتر در مولدش هرات گذشت. گرچه چندین بار
از آن شهر دورش کردند، لیکن هر بار زود بآن برگشت. از این دوره
کمتر سخن خواهم گفت. از روی آثار حضرت خواجه (که اکنون
از آن صحبت خواهم کرد) به بسی چیزهایی می بریم. البته از حکایاتی که
تذکره نویسان کرده اند نیز بسیار چیزها خواهیم دانست، لیکن تاریخ و
زمان رو دادن آنرا نمی توان بآسانی دریافت. از دو جنبه بر این دوره
زندگی حضرت خواجه سخنی چند خواهم گفت: یکی در ریس و دیگر مناظره.
خواجه همان شوقی که در شاگردی داشت در استادی نیز داشت. علم
را برای استوار ساختن ایمان آموخته بود، و بهمین مراد تعلیم می کرد،
و نه چون دیگر آموزگاران. مراد او این بود که تلامذ خویش را به
راه خدارهنما گردد، و آنچه می دانست، از دانش خود، و از حال خود،
بایشان می گفت. ارشاد زبانی را در صحبت از کتاب نوشتن بیشتر می
پسندید، تا بی تکلف گفتگو کند. بسی باو زاری کردند تا منازل السائرین
را نکاشت. باید طبقاً تصوفیه او را بخوانیم و بدانیم که چنان، باللهجه
مردم آنوقت هرات، در حلقه درس سخن می گفت و از حال صوفیان
بزرگ قدیم ذکر می کرد، و چون به نکته مهمی می رسید، از سر گذشت
روحانی خود شرح می داد. خواجه بیشتر تفسیر قرآن کریم درس
می داد، و چون بر بعضی آیات می رسید، در شرح آن اساسات همه
عقاید خویش را می گفت، چنانچه فقط در باره یقوتیه که در اواخر سوره
انبیاء آمده، یعنی «ان الذین سبقتم من قبلنا احسنی»، سه صد و شصت درس

« ۱۴ »

داد. بیشتر از خد اوستی سخن می گفت که آغاز و انجام طریقت است. این بود تدریس و ارشاد حضرت خواجه و تدریس و ارشاد را از همه آنچه در جهان است بیشتر دوست می داشت؛ و آرزو داشت همه عمر را در آن بگذراند.

-۵-

لیکن افسوس که بسی مناظره ها رو می داد، و کار تدریس و ارشاد می ماند. دل حضرت خواجه چنان سرشار ایمان بود، و چنان باسلام مسنون پابندی می داشت که در مناظره بس آتشین و تندخو بود. درین زمان دستور بزرگ، نظام الملک هر جا مدارسی تأسیس می کرد که در آن فقه شافعی و اصول اشعری آموخته می شد تا از گروه باطنیه بجهان اسلام آسیبی نرسد. حضرت خواجه، بین مذاهب اربعه سنیّه مخالفت نمی دید (و اگر از حنبلی بودن خویش سر بلند می کرد، ازین بود که امام حنبل رضی الله عنه بیشتر به نص قرآن پابندی داشت)، لیکن با اصول اشعریان گردن نمی نهاد و آنرا برای اسلام دارای هزار زیان می دانست. دشمنان می گفتند که خواجه از تنگ نظری و تعصب چنین می کند. دوستان می گفتند که خواجه به اشعریان از آن سر کرانی می کند که خود و حتی ربانی را از جهان بالا و منزله می داند. ما که از دوستان پیر هراتیم، پیر و فکر آن دوستان او هستیم: حضرت خواجه می دانست که معانی قرآنی و بالخصوص اسماء الحسنی و صفات جلّاله، برای پندار بشری سوالات دشواری بمیان می آرد؛ و اینگونه اشعریان می گفتند، فقط با دلایل عقلانی می توان بآن پی برد، در نگاه

« ۱۵ »

پیر انصار تو همین است بمقام الو هیت. خواه قرآن را کلام الله می دانست و این امر را از روی ایمان می پذیرفت. همین بود که در برابر استدلالیان پنا ایستاده شد. و این کاری بود دشوار؛ زیرا اعمالان دولت از اشعریان پشتیبانی می کردند. لیکن آن فدائی راه خدا را ترسی ازین نبود می دانست در پیشگاه خداوند جوا بدهی دارد و در راه حقیقت دین و حق الله با ید مردانه ایستاده دشمنان هر کونه زیر کی بکار بردند کُشتند و شهرت دادند که وجود عبد الله پر خطر است؛ حتی زیر سجاده و بتی را نهفتند. وی فقط بقرآن و سنت استناد کرده خود را تبرئه می کرد. چند بار تبعیدش کردند. گاهی هم درین تبعید با و بسی آزار رسید؛ مگر لب فرو نیست؛ زیرا خویشتر را وقف راه آفرید کار کرده بود، و برخویش هیچ کوتاهی را روا نمی دید. بهمین سان حضرت خواه در همان شهر هرات که از مادر زاده و بزرگ شده، و در خدا پرستی همه خویشتر را وقف کرده بود، از جهان چشم پوشید؛ هنگام پیشین بیست و دوم ذی الحجه چهار صد و هشتاد و یک بود. انبوهی از مردمان او را خجسته و گرامی می داشت، و گروهی به او کین می ورزید.

زندگی او دراز و پراز شور بود، بار و پدادهای گوناگون لیکن يك چیز همواره استوار و پایدار بود: کودک نگرنده به نمونه پدر، نوجوان بس هوشمند، دانش آموز پراز شوق علوم دینی، مرشد و پشتیبان دین، همان يك کس است؛ آنکه بخدای خود و دین خود بیحد و لبسته بود. وی، از همان کودک، خویشتر را بخداوند تسلیم کرده بود و در هر هنگام زندگی، و در

هرکاری، اثری ازین تسلیم و جانپازی در او آشکار بود. صوفی بود روشن ضمیر، دانشمند بزرگ، استاد و مرشدی فاضل، و مجاهد توانا، و بالاخره سخن سرای شیرین بیان؛ لیکن او خویش را یکی میدانست و بالا بد یک صفت بد هیم؛ اینکه او مسلمانی بود حقیقی، که خویش را تسلیم پروردگار کرده، همه خویش، همه زندگي خویش، و همه گونه توانائی خویش را از و دانسته و در راه پرستش او بکار برد.

* * *

چون به سخن آغاز کردم بشما گفتم در پایان منزل به دیدار رادمردی خواهم رسید. نمی دانم که سخن خود را بجای کردم یا نه. آیا باین رسیدم که هر يك از شما آرزوی خواندن «نفحات الانس» حضرت مولانا جامی و یا «طبقات الحنا بله» ابن رجب را بدل پرورانید، تا با پیرانصار بیشتر آشنا شده بهتر انس گرفته باشید. کنون اگر آرزو مندید، بیا ئیم و با رسایل و آثار او آشنا شویم.

بخش دوم: آثار و افکار حضرت خواجه

آثار حضرت خواجه عبدالله انصاری هر وی آئینه زندگی
است و از زندگی او سخن گفتیم. حضرت خواجه کتب
عربی و فارسی دارد. رسایل چندی برای ارشاد تلامیذ، و
فیض کتب برای منای ظاهره با دیگران و آثار وی هم در شرح حال
روحانی خویش نگاشته. کتب چندی را بقلم خود تحریر کرد،
و دسته دیگر کتب را شاگردان از زبان او نوشته اند و یا داشت
های دروس می باشند.

-۱-

درباره این آثار رسایل دشواری بیمارومی دهد که هنوز
همه حل نشده: تأریخ نکارش اکثر آن ها را نمی دانیم، تا می
توانستیم یکی را بدیگر چنان مقایسه کنیم که همه سیر فکر و حال
خواجه را بدانیم، مگر در باره سه کتاب که از منازل و مدارج سالک
سخن می گوید و تأریخ تحریر آن تقریباً معلوم است: یکی «کتاب
صمدیان» دیگر «منازل السائرین» و سدیگر «علل المقامات».
از این همه می دانیم که سیر نظر حضرت پیرهرات در باره منازل
و مدارج راه تصوف چه بوده. از این سه کتاب دو مین
(یعنی «منازل السائرین») بر زمان های ما بعد پس اثر داشته.
سالکان بسته به مسالک صوفیه مختلف (از پیروان حضرت ابن
عربی گرفته، تا پیروان حضرت ابن تیمیه) آنرا گرا نبها دانسته،
بر آن حواشی و شرحهای زیاده نگاشته اند. چنانکه شما را گفتم

«۱۸»

دوست شامی من عثمان یحییٰ آنرا خوانده درسوز آمده بود
الحمد لله که دو کتاب دیگر را نیز یافتیم: یکی «صد میدان» را
که چاپ و نشر کرده‌ام و دیگر «علل المقامات» را که هم
اکنون زیر چاپ است.

- ۲ -

گفتیم که تعیین تاریخ آثار خواجہ کاری است دشوار.
مشکل دیگر یافتن درست‌ترین متون این آثار است که در آن
تبدیلات و افزونی‌ها وارد نشده باشد. مثلاً مناجات، الهی‌نامه،
کنج‌نامه و ارادات و غیره را اکثر شما می‌شناسید و بیا
کرده‌اید (و از این خدا را شکر گزارم). نسخه‌های مختلف
این آثار، چه در درازی و کوتاهی و چه در محتویات، از
همدگر بسی تفاوت دارند؛ این آثار را عوام می‌خوانند و می‌شنوند
و بیکدیگر می‌آموزند تا از فیوض خجسته آن سودی گیرند. از
همین است که میشود در سخن تحریفات و افزونی‌ها داخل شده
باشد. آیا ممکن است که متن اصلی را دریافت؟ در گمان من، این
کاری است نازک و دشوار مگر شدنی. برای این، مناجاتی
را که در ضمن «طبقات الصوفیة» خواجہ آمده با ید خواند
و نیز «کشف الاسرار» را با ید دید. «کشف الاسرار» تفسیری است
از قرآن کریم که چند سال بعد از وفات حضرت خواجہ، یکی
از شاگردانش نگاشته، و در آن از گفته‌های پیر بزرگ بسی درج آمده
چاپ این تفسیر شریف را در تهران آغاز کرده‌اند.
درین جا باید بگوئیم که آثار زبده‌ای از پیر هرات همچو

«ذم الکلام» «وطبقات الصوفیه» هنوز چاپ و نشر نشده؛ و برای این که همگان از این کتب مباهله فیض بگیرند، باید برای نشر آن کوشید. این خلاص کیش خواجه هر وی درین راه کوشش می کنم، مگر نیا زمند همکاری دانشمندان روشنفکران جمله شما هستم، و می دانم که کسی منکر لازم و حتمی بودن این اقدام نیست. این را گفته از آثار مهمه حضرت خواجه سخنی چلد می آریم تا اینکه به پند را و پی بیریم.

- ۳ -

از کتبی که در مناظره با مخالفان نوشته آغاز می کنیم: بیشتر از این مخالفان از گروه «متکلمان» اند، که در کار ردین بسی از استدلال عقلی کار می گرفتند.

حضرت خواجه کتاب بزرگی بنام «ذم علم الکلام و اهله» نگاشته در آن سستی و زیان افکار ایشان را بیان فرموده. برای این که در باره صفات ذات حق تعالی، چنانکه در قرآن کریم آمده، پاسخ گروه متکلمان را بدهدر ساله ای بنام «کتاب الاربعین فی الصفات» از خویش مانده. بی آنکه از جزئیات سخن بگویم، باید بدانیم چنان خواجه با ایشان مناظره می نمود؛ همیشه نص فرقانی را دلیل می آورد. در تفسیر آن حدیث نبوی را با اسم راویان و اسناد آن ذکر می کرد. خواجه مسلمان بود، مسلمان را خطاب می نمود، و ایشان را، از روی ایمان پاک ایشان، آگاه و قانع می کرد، و نه با تعقل و استدلال.

«۲۰»

از خود نمی گوید ، و در نگاه او کلام ربانی بر هر گونه دلیل بشری برتری دارد: مرحبا باین گروه بدگامی ، خردمندی و شکستگی!

- ۴ -

اکنون چیزی از کتاب «طبقات الصوفیه» بگوئیم: حضرت جامی در کتاب «نفحات الانس» کتاب «طبقات الصوفیه» حضرت خواجۀ انصار را مجمل نموده و بر آن نیز چیزی افزوده. چون کتاب نفحات الانس جامی بر بان ساده نگاشته و بیشتر شائع شده بسیار از مردمان آنرا خوانده اند و از «طبقات الصوفیه» پیر انصار آگاه نیستند. «طبقات الصوفیه» را، نه حضرت خواجۀ خود، بلکه تلمیذی از روی آنچه در حلقۀ درس از زبان استاد شنیده نوشته بود، نگاشته. از همین است که آنچه در آن آمده، اندکی پراکنده به چشم میرسد. در این کتاب، حضرت خواجۀ از سرگذشت صوفیان بزرگ قدیم پشاکردن سخن می گوید تا آن بزرگان را سر مشق خویش کرده به حال ایشان بی برند. گرچه حضرت عبدالرحمن سلمی نیز همچو کتابی نوشته، لیکن حضرت خواجۀ انصار، چون سرگذشت هر بزرگی را گفته و در ضمن مسأله ای از تصوف پیش آمده، آنرا نیز از زبان خود شرح فرموده. حضرت جامی در «نفحات الانس» فقط سرگذشت بزرگان را آورده شرح های صوفیانه خواجۀ انصار را کنایه گذاشته. پس اگر در پی آن باشیم که افکار خواجۀ را بشناسیم، باید «طبقات الصوفیه» را بخوانیم. مثلاً، چون حضرت خواجۀ سرگذشت ذوالنون مصری قدس الله سره را گفته، سخنی را از او ذکر می کند، در شرح آن در بارۀ علوم درسی می دهد که مانند آنرا در هیچیک از آثار او نمی توان یافت.

«۲۱»

اکنون می رسیم به آنچه مهم تر است، یعنی کتب و رسائل که، آن حضرت خواجه از سیر منازل و مدارج طریقت سخن می گوید

- • -

نخستین اثر درین باره کتابی است مجمل بنام «صمدیدان» ، که یکی از شاگردان در سال چهار صد و چهل و هشت از زبان حضرت خواجه نوشته .

ملفوظ باشیم که این گفتار تصوفی در ضمن درس تفسیر آمده، خواجه همه این کتاب را فقط در شرح سی و یکمین آیه سوره آل عمران «قل: ان کنتم تحبون الله، فالتبعونی یحببکم الله!» گفته که خداوند به پیغمبر می فرماید: «بامت خود بگو: مرا پیرو باشید تا خداوند دوستتان بدارد!» (پس تصوف حقیقی پیروى رسول خداست).
رونده بسوی حق می رود و از درجه به درجه ای و از میدان به میدانی میرسد:

میدان اول میدان تو به است، میدان دوم مروت است، میدان سوم انابت است، و چهارم قنوت، پنجم ارادت، ششم قصد، هفتم صبر، و هشتم جهاد... سالک از چندین میدان می گذرد: از آن جمله تقوی، یقین، بصیرت توکل، رضا، اخلاص، خوف، خشوع، تذلل، همت، فرار، رجا، طلب رغبت، مواصلا، مداومت.... سپس میدان های دیگر همچو همت، مراقبت، احسان، ادب و پس تر صفا، حیا، فتوح و غربت می آید.
میدان شصت و نهم میدان توحید است: یعنی یککا گفتن، یکتا دیدن و یکتا دانستن. سپس میدان های چون بصیرت، معرفت، کرامت، حقیقت، ولایت، تسلیم، استسلام می آید. میدان هشتاد و نهم وجد است و نودم

« ۲۲ »

لحظه و نو دو یکم وقت ، و سپس نفس، مکاشفه ، سرور ، انس، دهشت
مشاهده. میدان نود و هشتم معاینه است و میدان نود و نهم فناست یعنی
نیست گشتن جستن دریافته ، نیست گشتن شناختن در شناخته ، نیست
گشتن دیدن در دیده . میدان صدم بقا ست : و الله خیر و ابقی : علا یق
منقطع ، اسباب مضحک و حق یکتا بخودی خود باقی . و در آخر می
فرماید : « و این صدمیدان در میدان محبت مستغرق : میدان دوستی میدان
محبت است . قوله تعالی : « یحبهم و یحبونه » « قل ان کنتم تحبون الله » .
اما دوستی راسه مقام است : اول راستی ، و میان مستی، و آخر نیستی «
در شرح هر میدان خواهی آیتی از قرآن کریم می آرد . نباید گفت
« سبک تحریر و تقریر او همین است » بلکه باید دانست که هر عقیده
خواه مستند به فرقان است و در هر ارشاد دایلی از کتاب می آرد .

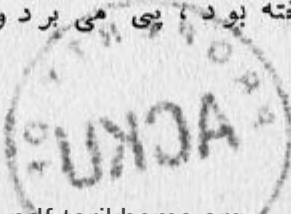
- ۶ -

می رسم به « کتاب منازل السائرین » که آنرا خواجه (در حدود
بیست سال بعد از تحریر « صدمیدان ») در اثر اصرار مکرر تلامذ
خویش بزرگان عربی نگاشته . با این کتاب ، سیر فکر خواجه را ، در هنگامی که
بکمال روحانیت رسیده بود ، می دانیم . درین کتاب نیز منازل
رهر روان طریقت را صحتاً می گوید ، و در شرح هر منزلی آیات
قرآنی را دلیل می آرد . اگر « صدمیدان » را به « منازل
السائرین » مقایسه کنیم تحویلی در پندار روحانی خواجه
من یابیم : مشاهده حالات روحانی در « منازل السائرین »
به نازکی و دقت بیشتری شده : حتی در نگاه اولین ، تصور می
شود که خواجه همه سیر طریقت و مقامات منازل آن را می خواهد
« ۲۳ »



بیکی قالب بیاورد. مگر چون کتاب را بکمال حضور دل
بسخوا نسیم خواهیم دریافت که «منازل السائرین» به حال هر
سالکی سازگار است. و نیز در «منازل السائرین»، حضرت خواجه
مراد را بر تراز مرید یافته، نوازش پروردگاری را در طریقت
مؤثر تر از کوشش بندگی می داند: بجای رسیدن در روحانیت
بیشتر کار خداست و نه کار بند. و نیز درین کتاب دیده میشود
که عین تصوف در محبت نه، بلکه در توحید است. تصوف آن
است که جان و دل بر کلمه توحید گویا شود. در فصل اخیر کتاب
می گوید: «قال الله تعالى «شهد الله انه لا اله الا هو». التوحید
تنزیه الله عزوجل عن الحدوث. وانما نطق العلماء بما نطقوا
واشاروا لمحققون بما اشاروا اليه في هذا الطريق لتعصده تصحيح
التوحید، وما سواه من حال او مقام فكله مصحوب اللفل.
یعنی که خداوند خود به یگانگی خود گواه است. توحید آنست
که خدای عزوجل پیاکیزگی شناخته شود از هر چه تازه
افزوده شده باشد. همه آنچه علماء درین باره گفته اند، و
یا محققان اشاره کرده اند، برای تصحیح معنای توحید
بوده. جز این اگر حال و مقامی باشد حاکی از تعطل است.

ملتفت باشیم که علوم دینی و خداشناسی روحانی، هر دو
یکجا میرسند، و سر منزل شریعت و طریقت یکی است، و آن
کمال توحید و اسلام است. پس سرگذشت روحانی حضرت
خواجه چنان است که در انجام به همان عقاید پاکیزه، که در
آغاز کودکی آموخته بود، پی می برد و می رسد و بیش از پیش



پا بند دین اسلام میگردد. در نگاه خواجه، صوفی آنست که در خدا پرستی بظواهر اکتفاء نمی کند؛ صوفی از ایمان چنان روشن بین میشود که در هر کار آدمی مشیت خالص و بلا واسطه ربانی را درمی یابد: کار او، از غایت شور عشق، به آن می کشد که از تسلط ربانی بر همه بود و نبود خویش، آگاه و شادمان می شود. سرانجام، در نهاد سالک، خداوند خود را تو حید می گوید، بی آنکه خطری از شرک باشد. به معنای صحیح این اشعار (که در جواب پرسنده ای گفته بود در آخرین صفحه «منازل السائرین» درج شده) باید پی برد تا کیفیت روان پرور آنرا دانست:

ما و خدا الواحد من واحد اذ كل من وحده جا حد
تو حید من ینطق عن نعته عاریه ا بطلها الواحد
تو حیده ایاه تو حیده و نعت من ینعته لا حد
گو یا تو حید حقیقی تو حید خدائی است و اگر از بنده باشد
مایه گمراهی است.

حضرت خواجه بلندترین منزل سالک را در همین جامی بیند که آفریده، در برابر یگانگی مطلق آفریدگار و فرمان او، نیست شود.

-۷-

چنین است سیر فکر حضرت خواجه در پایان زندگی او. رساله مختصر «علل المقامات» را که تلمیذ جوانی از کرخ از زبان پیر هرات نوشته، استوار شدن این عقیده آن بزرگوار را در آخر عمرش «۲۵»

دلیل است. در کتاب «صد میدان» محبت را میدان نخستین می‌دیدند.
در «منازل السائرین» آنرا مقام شصت و یکم خوانده و گفت: «و هی
آخر منزل تلقی فیہ مقدمه العالمه ساقه الخاصه» یعنی که در مقام
محبت پیش آهنگان از عالمه به خاصه در رسند. اما در کتاب «علل المقامات»؟
سوالکن خاصه را از مقام محبت بی‌نیاز می‌گوید. زیرا آن
خواهد بود که سالک در برابر خداوند جا گرفته، خدا را دوست بدارد
و گویا از او جدا باشد. لیکن خاصان را محبت فقط از یک جانب،
یعنی از جانب پروردگار، می‌آید. سالک سرشار این محبت ربانی شده
فقط رضا بآن می‌دهد، و رضای خود را نیز از برکت لطف خاص حق
می‌داند.

فکرو عقیده پیرهرات را بسیار مجمل گفتم. ملتفت باشیم که عقیده
و سرگذشت روحانی اش آئینه زندگی اوست، که در آرزوی توحید
و اسلام بوده: توحید و اسلام که نه تنها بر لب و تن، بلکه در جان و دل باشد.

-۸-

از الهی‌نامه و مناجات خواجه چیزی نگفتم، که آنرا بهتر از من می‌شناسید
(البته چنانکه شرح دادم، در بعضی جاها بر آن اضافاتی وارد شده)
در خانه گفتار، آرزو می‌کنم مناجات را بخوانید و باز بغوا لید، تا باشد
که از روی آنچه گفتم، از ضمیر خواجه بهتر آگاه شوید. اگر می‌خواهید
دوست و پیرو او باشید او را فراموش کنید، تا مناجات او مناجات خود
شمار و از دنیا زور و از دنیا ز خود شما باشد و اسلام را در همه حقیقتش
پیرو باشید، تا یافتن خداوندگار را شانه نصیبتان باشد.

«۲۶»

خاتمه

کفتار را در همین جا خاتمه می دهیم .

خدا را شکر گزارم که بآرزوی دیرینه خود رسیدم و آستان حضرت خواجه رادرگازرگاه زیارت کردم . از خداوند می خواهم که، از برکت روحانیت پیرهرات، شمارا (که از روی لطف بمن کو شد ا دید) اجر جزیل نصیب فرماید.

بشما باید بگویم که این چندروز بود باش در کشور شما بر زندگی من بسی اثر خواهد داشت . از خدا می خواهم زود باز در سرزمین شما بیایم، تا به تحقیقاتی که دوست دارم، و شما نیز دوست دارید، میان شما و یکجا باشما بهتر پرداخته باشیم. باشد که با این همکاری برادرانه ما و شما، از حال حضرت خواجه عبدالله انصاری پیرهرات، چنانکه باید و شاید، آگاه شویم ، و بر عده مخلصان و مریدان او یغزائیم ، و باین وجه خدمتی بدرگاه رب العزت کرده باشیم .

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته !

معرفی مؤلف

سرژ بورکوی Serge de Laugier de Beaurecueil در سال ۱۹۱۷ در پاریس به جهان آمده پس از ختم تحصیلات متدو له اروپا به مطالعات دینی پرداخته است .

بورکوی از سن ۱۷ سالگی به تحصیل عربی آغاز کرده و سپس به تحقیق در علوم اسلامی مشغول شده و از سن ۲۸ سالگی (یعنی ۹ سال پیش از ایراد این بیانیه) به تحقیق سرگذشت آثار و افکار حضرت خواجه عبد الله انصاری (رح) پرداخته باین منظور زبان فارسی را آموخته است .

بورکوی تا اکنون عده ای از آثار حضرت خواجه انصاری را نشر کرده است: بفارسی «الهی نامه» را (باترجمه فرانسوی آن به نثر مستجم) و کتاب «صدمیدان» خواجه را (در شرح مدارج و منازل که صوفی می پیماید) و بزبان عربی شرح « منازل السائرین » حضرت خواجه را از عبد المحطی لخمی اسکندری و شرح دیگر این کتاب از محمود فراکوی و نیز کتاب « علل المقامات » . بورکوی در باره پندار صوفیا نه حضرت خواجه هروی مقالاتی نیز بزبان فرانسوی نشر کرده است مثلاً : « نظریه حضرت خواجه انصاری در باره توجه صوفی بر دمان دیگر » و نیز مقاله ای تحت عنوان « تذکر از سرگذشت انبیاء در آثار حضرت خواجه » و دیگر مقالات که زیر چاپ یا تحریر است .

بورکوی امیددار ده درآینده بنشر دیگر آثار حضرت خواجه پردازد،
مثلاً: «آداب الصوفیه» و «طبقات الصوفیه» (که حضرت مولانا جامی در
«نفحات الانس» از آن اقتباساتی نموده) و شرح های که بر کتاب عربی
خواجه «منازل السائرین» نوشته اند و نشر متن اصلی «منازل السائرین»
[پس از مقایسه نسخ های قلمی که از این اثر باقی مانده] . .

بورکوی در خزان و زمستان ۱۴۴۴ به کابل و هرات سفر کرد
و به ترتیب فهرست کتب قلمی شامل کتبخانه هما یونی، کتبخانه
وزارت معارف، کتبخانه مطبوعات و کتبخانه موزیم کابل و کتبخانه
موزیم هرات پرداخت. این فهرست یکسال بعد در قاهره به چاپ رسید.
بورکوی درآینده در کشور ما بتکمیل آن فهرست خواهد پرداخت.

۶

۱- سبب این تحقیق

۲- هدف این تحقیق ظاهری نیست .

۳- هدف این تحقیق معنوی است .

بخش اول : سرگذشت حضرت خواجہ : ۱۰

۱- کودکی خواجہ :

۲- نوجوان هوشمند و پاک دل .

۴- هنگام فیض .

۴- تدریس و ارشاد .

۵- مناظره و مجاہدہ .

۶- اسلام : یکا نہ سرمشق زندگی .

بخش دوم : آثار و افکار حضرت خواجہ : ۱۸

۱- تاریخ آثار .

۲- تحقیق در صحت نسخ قلمی .

۳- « ذم الکلام » ، « الاربعین فی الصفات » .

۴- « طبقات الصوفیہ » .

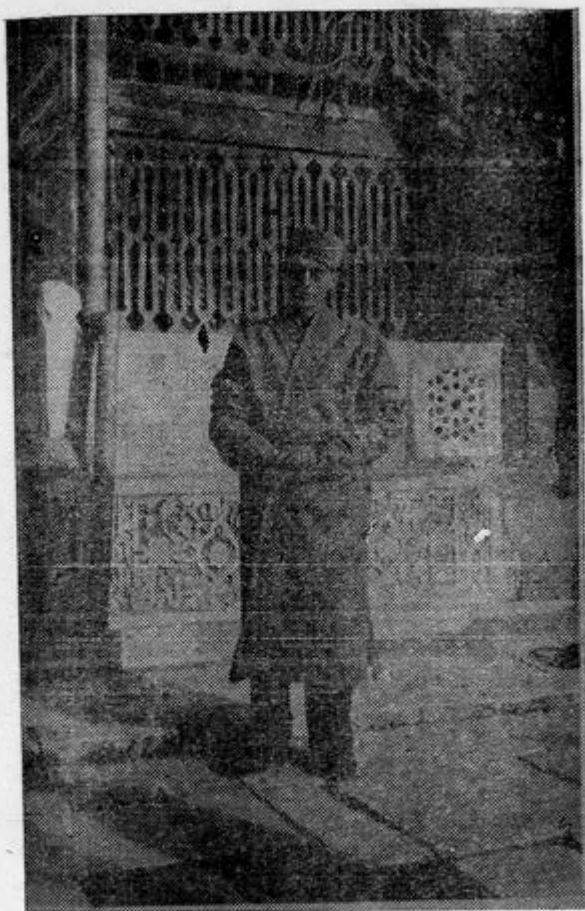
۶- « منازل السائرین »

۷- « علل المقامات » و حال پیر انصار در پایان زندگی .

۸- مسجعات : « مناجات » و غیر . .

خاتمه : شادمانی مؤلف ۲۷





شرق شناس بورکوی برمنزارخواجه
انصار (رح) درگازرگاه

ARIC

B

۱۰۲۰

BEA

۹۱۶۱

از خطا به های پیرا نصار علیه الرحمه

آن ا ر ز ی ، که م ی و ر ز ی

ا گر بر هوا پری ، مگس ی باشی .

ا گر بروی آب روی ، خس ی باشی .

د ل بد ست آ ر ، تا کس ی باشی !

* * *

د ر ک و د ک ی پ ست ی ،

د ر ج و ا ن ی م ست ی ،

د ر پ یر ی م ست ی ،

پ س خ د ا را ک ی پ ر ست ی ؟



با اهتمام م . ح ژوبل

در مطبعه معارف د و هزار جلد طبع شد . ۱۳۴۶